

یادداشت مترجم

ویلیام فاکنر در سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸، از فوریه تا ژوئن را به عنوان «نویسنده مقیم» در دانشگاه «ویرجینیا» Virginia گذراند. در این مدت او چندین کنفرانس مطبوعاتی ترتیب داد، سخنرانیهای فراوانی در دانشگاه ایراد کرد، و در جلسات متعدد سؤال و جواب شرکت جست. متن کامل این جلسات، سخنرانیها و کنفرانسها اکنون در کتابخانه دانشگاه ویرجینیا نگهداری می شود و منتخبی از آنها در سال ۱۹۵۹ بنام «فاکنر در دانشگاه» توسط Randon Hovse به چاپ رسیده است.

ترجمه ای که از نظر خوانندگان می گذرد متن خلاصه شده جلسه ای است در کلاس «داستانهای امریکایی» در تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۵۷. تعدادی از سؤالات که در نظر خواننده ایرانی چندان مهم نبود حذف شده و اضافاتی که در چند مورد لازم بنظر می رسید در داخل [ ] مشخص شده اند. یادداشت های پایان ترجمه از مترجم است.

ج - در داستان Absalom, Absalom! بنظر شما رابطه میان چارلز بان Charles Bon و ساتین SutPen تا چه حد نشان دهنده وضعیت عمومی روابط نژادی در جنوب است؟

ج - این رابطه، به صورتی متمرکز و فشرده، نشان دهنده سیستم عمومی روابط نژادی است که در جنوب متداول است و این کاری است که هر نویسنده باید با وقایع و کاراکترها انجام دهد، به دلیل اینکه عمر نویسنده چندان طولانی نیست. نویسنده باید این کار را در فاصله زمانی نوشتن يك كتاب به پایان برساند، یعنی يك وضعیت ثابت و عمومی را در جذب به صورتی فشرده و خلاصه نشان دهد.

س - در نوشته های شما به موارد بسیاری از آشوب و خشونت بر می خوریم که رفتار کوکلوکس کلانها را بیاد می آورد. سؤال این است که چرا این قضایا - تا آنجا که من می دانم - بطور مستقیم ذکر نشده است؟

ج - روحیه ای که باعث می شود آدمی پارچه سفید بدور خود بیچد و مشعلی در حیاط خانه شما روشن کند در می سی سی پی ۲ بسیار شایع است، امانه در میان تمام اهالی آن ایالت. ممکن است بسیاری از آنان کوکلوکس کلان؛ را سرزنش کرده و باتنفر و تحقیر به آنان بنگرند. ولی

- ۱- اشاره است به سالهای ۱۹۵۰. معهذاً امروزه، ۱۶ سال بعد از این صحبت ها، این روابط هنوز در جنوب امریکا (و تا حدودی در شمال) برقرار است.
- ۲- Kuklux Klan؛ جنبش نژادپرستانه ای که در سالهای ۱۹۵۰ در جنوب امریکا (و در سایر نقاط نیز) به آزار و اذیت سیاهان می پرداخت. اعضای این جنبش به هنگام شب لباس سفید سرتاسری می پوشیدند و مشعل به دست در خیابانها به راه می افتادند و خانه سیاهان را به آتش می کشیدند. اگر چه این جنبش در حال حاضر قدرت خود را از دست داده است، افکار و عقایدشان هنوز طرفداران فراوانی دارد.
- ۳- Mississippi، زادگاه فاکنر، یکی از ایالات جنوبی امریکا و یکی از بدترین مراکز تبعیض نژادی در آن کشور.

همان روحیه و طرز تفکر، همان قوه محرکه در آنها نیز وجود دارد؛ اما روشی که آنان در پیش گرفته اند متمایز از لباس سفید پوشیدن و مشعل روشن کردن است. کوکلوکس کلان اقلیتی است کسل کننده و بی خاصیت. به نظر من در جنبش کوکلوکس - کلان چیز باارزشی وجود ندارد که در نوشته هایم از آن استفاده کنم اگر چه این امکان وجود دارد که روزی اینکار را بکنم.

س - آقای فاکنر، در مورد خشم و هیاهو ممکنست توضیح دهید چرا قسمتی از آن با حروف خوابیده italics نوشته شده است؟ آیا این نشان دهنده چیز بخصوصی است؟

ج - اشکال این بود که می بایست به نحوی به خواننده نشان می دادم که این آدم احمق [قهرمان داستان] گذشت زمان را درک نمی کند. چیزی که ده سال پیش برایش اتفاق افتاده به مثابه دبروز است. در ابتدا می خواستم اینکار را با استفاده از رنگهای مختلف مرکب چاپ صورت دهم اما هزینه آن بسیار زیاد میشد و ناشر نمی توانست آنرا بپذیرد.

س - اینطور به نظر می رسد که در «دشانی ماه» تمام قهرمانان داستان بنحوی از عشق محرومند و به دنبال چیزی می گردند. آیا این امر، در مورد خود شما، معنی بخصوصی دارد؟

ج - ممکن است. البته در موقع نوشتن، این امر به خاطر خطور نکردن من فقط در باره مردم می نوشتم. این امکان کاملاً وجود دارد، اما شاید بسیار تصادفی باشد.

س - این آدمها با مسووعیت های دشواری روبرو می شوند و کم و بیش به نظر می رسد که ارتباطشان با دیگران قطع شده است.

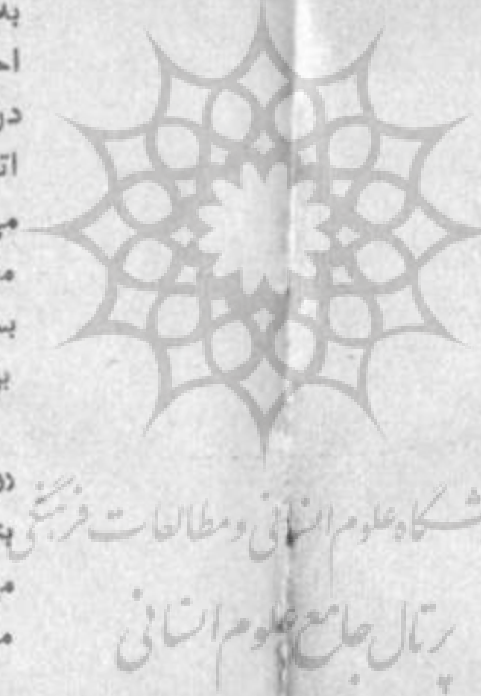
ج - درست است، بسیاری از مردم اینطور هستند؛ بسیاری از آنان به دنبال چیزی می گردند و بسیاری از اوقات این چیز، عشق است. مقصود از عشق لزوماً عشق میان مرد و زن نیست، بلکه نیرویی است عالمگیر، قدرتی است که زندگی را می آفریند و دنیا را می گرداند. این نیرو ممکنست به صورت عشقی میان مرد و زن تجلی کند چرا که این جزئی از طبیعت غریزی مرد و زن است که در جستجوی عشق، یکدیگر را بیابند.

س - هنگامی که شما داستانی را به پایان می رسانید آیا آن را به کسی نشان می دهید؟ آیا در میان خانواده و دوستان نزدیکتان کسی هست که داستان را به او نشان دهید و عقیده اش را در مورد آن بپرسید؟

ج - نه، زیرا من به قضاوت خودم بیشتر مطمئن هستم تا به قضاوت دیگران، و می دانم که داستانی که پایان رسانده ام هنوز از نظر من کامل نیست و بنابراین آنرا به کسی نشان نمی دهم چرا که واقعاً برای من مهم نیست که دیگران چگونه فکر می کنند؛ داستان هنوز از نظر من کامل نیست. احتمالاً اگر کاری را به پایان برسانم که مطابق میلم باشد آن وقت نگران خواهم شد و از دیگران خواهم که نظری به آن بیانند از آن.

س - آقای فاکنر، بر اساس گفته های شما، اینطور به نظر می آید که به عقیده شما در جریان آفرینش قهرمان های داستان، نویسنده نیز تکامل می یابد. آیا این استنباط صحیح است؟

ج - مطمئناً. نویسنده در تمام مدتی که به نوشتن می پردازد از آدم های داستان خودش چیزهایی آموزد، بشرطی که تصور صحیحی از آنها داشته در حقایق رفتار بشری، افکار بشری، و آرزوهای بشری وفادار بماند. در این صورت بسا که آدم های داستان چیزها



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

به او یاد می دهند و او را به تعجب وامی دارند، چیزهایی که او نمی دانست. و بسا که نویسنده، واقعیت را در رفتار آن آدم‌ها می یابد.

س - با توجه به یکی از سؤالات قبلی آیا به نظر شما «روشنایسی ماه اوت» بحثی است در باره پذیرش زندگی از نقطه نظری تراژیک؟

ج - تصور نمی کنم. تنها کسی که در آن کتاب زندگی را از نقطه نظری تراژیک پذیرفته بود «کریسمس» Christmas بود زیرا که او، خود را نمی شناخت و بنابراین تعمداً بشریت را انکار می کرد، چرا که او دیگر به بشریت تعلق نداشت. آدم‌های دیگر داستان، به نظر من، به زندگی اعتقاد داشتند، به امکان دست یافتن به نیکی و شادی. [مثلاً] «بایرون بانچ» Byron Bunch و «لنا گروو» Lena Grove که آن‌ها همه زحمت بخود خریدند.

س - سؤال مربوط است به مسئله «جنوب قدیم» و «جنوب جدید». در داستان «خرس»، جایی که آن پسر جوان که اکنون مردی شده است برمی گردد و می بیند که تمام جنگل را بریده اند - آیا شما جنوب جدید و یا جنوب قدیم را ترجیح می دهید؟

ج - جنوب جدید پر جمعیت تر شده و قیافه منطقه هم بسیار عوض شده است. آن منطقه ای از می‌سی‌سی‌پی که من به هنگام جوانی دوست داشتم، یعنی منطقه جنگلی، اکنون به تدریج دارد از میان می رود. اگر چه مخالفت با پیشرفت احمقانه است - چرا که هر کس خود جزئی از پیشرفت است و جز این راه گریزی نیست - اینهم احمقانه است که نتوان با آن سازش کرد و روبرو شد. احتمالاً هر کس با نوعی افسوس از سالهای جوانی خود یاد می کند، چیزهای ناخوشایند و نامطبوع را فراموش می کند

و تنها چیزهای خوب را به یاد می آورد، و بنابراین شاید اهالی شمال نیز در مورد شمال قدیم و جدید همان احساس را دارند که جنوبی‌ها در مورد جنوب قدیم و جدید دارند.

س - تصور می کنم در یکی از شماره‌های اخیر مجله Life مقاله‌ای بود در باره فرماندار ایالت شما که گفته بود تا آنجا که قضیه آموزش مطرح است پیشرفت‌های زیادی در می‌سی‌سی‌پی حاصل شده است - و اینکه او - همان‌طور که شما گفتید - از تبعیض نژادی تا آخرین نفس دفاع خواهد کرد اما در عین حال برای بهبود وضع سیاهان آن ناحیه آنچه که از دستش برآید انجام خواهد داد.

ج - این فرماندار، بهتر از هر کس دیگری است که اهالی می‌سی‌سی‌پی تصور می کردند. به نظر من اگر اهالی می‌سی‌سی‌پی از احساسات واقعی او باخبر بودند او را هرگز انتخاب نمی کردند. از زمانی که او انتخاب شده است، گاه گاهی با هم در مکاتبه بوده ایم، و هر چند گاه یک بار او رونوشت نامه‌هایی را که به هیئت قانونگزاری می نویسد برای من می فرستد و گاه گاهی گفته‌های مرا نقل می کند - چیزهایی که من در باره تبعیض نژادی گفته‌ام. او آدمی است که می نهد و درک می کند که تبعیض نژادی چیزی است کهته شده و متروک که کاری از آن ساخته نیست و باید در مورد آن اقدامی کرد. ولی در عین حال او نماینده ایالت خودش نیز هست و به این دلیل نمی تواند مدافع الغای ناگهانی تبعیض نژادی باشد. معهذاً او می داند که باید کاری کرد و به عنیده او - و بسیاری از اهالی می‌سی‌سی‌پی - آنچه که سیاهان می خواهند برابری است، برابری آموزشی و اقتصادی؛ آنان نیز چندان علاقه‌ای به آمیزش با سفیدها ندارند همان‌طور

که سفیدها علاقه‌ای به آمیزش با آنها ندارند. آنچه که فرماندار می‌گوید اینست که اگر سیاهان مدارس مناسبی داشته باشند مدارس سیاهان که از نظر کیفیت همانند مدارس سفیدها باشد. اگر سیاهان بتوانند به همان کلیسای پروند که سفیدها می‌روند و به همان مغازه‌هایی که سفیدها می‌روند، مسأله حل خواهد شد. چنانکه بعضی‌ها گفته‌اند، اشکال در این است که اهالی می‌سی‌سی‌پی نمی‌خواهند به سیاهان

اجازه نشستن با آنان داده شود. ایستادن سیاهان اشکال ندارد، مثلاً سیاهان می‌توانند در آسانسور با سفیدها سوار شوند ولی هیچ سفیدی نمی‌خواهد که با سیاهان در یک کلیسا بنشیند. شاید اگر همه در کلیسا می‌ایستادند آن وقت می‌توانست وارد شود!...

ترجمه  
شجاع لشگری

۱- اگرچه در حال حاضر سیاهان - قانوناً - می‌توانند به همان کلیسای پروند که سفیدها می‌روند، و مغازه‌ها و رستورانهای مخصوص سفیدپوستان از میان رفته‌است، نابرابری آموزشی و اقتصادی هنوز وجود دارد و آمیدی نیز به از میان بردن آن نیست. میزان بیکاری در میان سیاهان لااقل دو برابر میزان بیکاری در سطح ملی است و تصمیم اخیر دادگاه عالی امریکا در مورد اختلاط سفیدها و سیاهان تنها با مخالفت شدید «والدین محترم» روبرو شده و منجر به گسترش مدارس خصوصی شده‌است که البته سیاهان را به آنها راهی نیست به این دلیل ساده که آنان قادر به پرداخت شهریه این مدارس نیستند؛ درآمد سالیانه یک خانواده متوسط سیاه در حدود نصف درآمد سالیانه یک خانواده مشابه سفید است.

## منطق صوری

ضیاء موحد

محمد خواجه‌ناری، منطق صوری، جلد دوم  
تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲-۱۳۴۸ ص

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

۱- «منطق صوری» کتابی است در دو جلد در منطق ارسطویی: جلد اول در سال ۱۳۳۸ انتشار یافته است و جلد دوم امسال. مؤلف بنا بر آنچه در مقدمه این جلد نوشته در این مدت دراز «پیوسته در تهیه و تکمیل و تنقیح جلد دوم» می‌کوشیده است. از آنجا که این جلد شامل مهمترین ابواب منطق ارسطویی یعنی قضایا و قیاس است در این مقاله به بررسی دو بحث از این کتاب که اهمیت صوری بیشتری دارند با تفصیل بیشتری می‌پردازیم و از چند مسأله دیگر به اشاره می‌گذریم. در ضمن به منظور مقایسه اشاره‌های کوتاهی هم به منطق جدید خواهیم کرد. غرض از این بررسی غیر از زیبایی این کتاب فراهم آوردن زمینه‌ای است برای